

کار چراغ خلوتیان در شعر حافظ

دکتر عبدالرضا مدرس زاده

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

واحد کاشان

چکیده

این مقاله به بررسی ترکیب «کار چراغ خلوتیان» در غزلی از حافظ با مطلع:

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت
کار چراغ خلوتیان باز درگرفت

اشاره می‌کند. در بیشتر شرحهایی که با موضوع شعر حافظ در دست است، این تعبیر به معنی «رونق گرفتن کار» و با توجه به دیگر واژگان بیت به معنی «روشن شدن خلوت عاشقان با چهره نورانی معشوق» آمده است.

در مقاله حاضر با ارائه شواهدی از متون ادب فارسی نشان داده‌ایم که یکی از معانی واژه کار به معنی پارچه و بافته شده (منسوج) است که در اینجا می‌تواند به معنی فتیله چراغ باشد؛ بنابراین کار چراغ یعنی فتیله چراغ، که در این صورت میان بالا رفتن حجاب از چهره معشوق با بالا آمدن فتیله چراغ به خلوت نشستگان تشبیهی زیبا، به وجود می‌آید. همچنین نشان داده‌ایم

که در سراسر دیوان حافظ واژه کار با واژگان دیگری که مرتبط با پارچه است مانند طراز، بخیه، پرده، نقش، کارگاه و ... به تناسب همراه شده است.

کلید واژه: شعر حافظ، کار، کار چراغ خلوتیان.

هرچند به رغم همه کوششهای ارزشمند در دهه‌های اخیر و به ویژه با جنبشی که در بازشناسی شعر و شخصیت شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی پس از همایش نکوداشت او در سال ۱۳۶۷ آغاز گردید و با شکل‌گیری روز نکوداشت او در ۲۰ مهر ماه هر سال در ایران و بسیاری از کشورهای جهان، تلاشها برای شناخت بهتر و دقیقتر او، سبک و سیاق تازه‌ای به خود گرفته است، این سخن که کارنامه حافظ پژوهی همچنان «پربرگ است اما پربار نیست» (خرم‌شاهی، ۱۳۶۷: ص ۱۵) چندان از مصداق و اعتبار نیفتاده است.

شاید اوج‌گیری هنرورزیهای شاعرانه و به تعبیر دقیقتر زندانه در سخن حافظ، در مقام یک استثنای همیشگی در طول تاریخ ادب فارسی به همراه قدرت قلم سحرانگیز و بیان افسونگر اوست که با دست چین کردن همه زیباییهای شگرف در شعر شاعران پیش از خود از رودکی تا خواجه و تعالی بخشیدن به آنها، در همه این روزگاران پس از او این مجال را فراهم آورده تا دوستدارانش بر سر بیت و مصراع و حتی واژه‌ای بارها و بارها باب بحث و گفتگو و شرح و بسط سخن را باز کنند و درباره آن نکته دهها برابر آن بیت و مصراع مطلب بنویسند، هرچند درصد عمده‌ای از آن مطالب هم «از ظن خود» فراتر نمی‌رود و در حالی که اصل ماجرا به آنجا می‌گردد که خود او رقم زده است:

هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی به دلپذیری نقش نگار ما نرسد
هزار نقد به بازار کائنات آرند یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد

(دیوان حافظ ۳ و ۲/۱۵۶)^۱

در اینجا نیز آنچه بدان می‌پردازیم، چیزی فراتر از یک «ظن» نیست که اگر به اثبات بخت پریشان و دست کوتاه ما نیز بینجامد، بر عظمت و جلوه آن زلف دراز و سرشار از طنز و زیبایی خواهد افزود:

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

(۲۳/۴)

در دیوان حافظ غزل هشتاد و ششم (براساس نسخه علامه قزوینی - دکتر غنی) چنین است:

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت	کار چراغ خلوتیان باز درگرفت
آن شمع سرگرفته دگر چهره بر فروخت	وین پیر سالخورده جوانی ز سرگرفت
آن عشوه داد عشق که مفتی ز ره برفت	وان لطف کرد دوست که دشمن حذر گرفت
زنهار از آن عبارت شیرین و دلفریب	گویی که پسته تو سخن در شکر گرفت
بار غمی که خاطره ما خسته کرده بود	عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت
هر سرو قد که بر مه و خور فخر می فروخت	چون تو در آمدی پی کاری دگر گرفت
زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست	کوته نظربین که سخن مختصر گرفت
حافظ تو این سخن ز که آموختی که بخت	تعویذ کرد شعر تو را و به زر گرفت

موضوع گفتار ما در اینجا بر سر بیت نخست و مصراع دوم آن است «کار چراغ خلوتیان باز در گرفت» برای طرح نکته مورد نظر در مصراع دوم، نخست به طرح و نقل شرحهایی می پردازیم که بر این بیت نوشته شده است:

«ای ساقی بیا که یار از رخس پرده و حجاب را برداشت و باز چراغ اهل خلوت شعله ور شد؛ یعنی چراغشان روشن گشت؛ یعنی اهل خلوت که چراغشان خاموش گشته بود، دوباره روشن شد . . . دوباره برداشتن حجاب و نشان دادن رویش (معشوق) را به چراغی تشبیه می کند که برای بار دوم شعله ور می شود» (سودی، ۱۳۷۳: ص ۵۳)

«کار چراغ خلوتیان: کنایه از فروختن به دوام باشد و روشن ساختن جای تاریک را نیز گویند.» (دهخدا، لغت نامه: ذیل همین ترکیب)

«ای ساقی بشتاب و باده بده که معشوق پرده از چهره برانداخت و از جمال تابناک خود، چراغ خلوت گزیدگان کوی عشق را باز برافروخت.» (خطیب رهبر، ۱۳۸۲: ص ۱۲۰)

«... با ظهور او چراغشان روشن شد و با برآورده شدن نیاز و آرزویشان - که ظاهر شدن او بود - بار دیگر چراغشان فروغ و رونق گرفت و به دولت رسیدند. چراغ بر گرفتن و کارشان سکه شد، چراغ برگرفتن در پاورقی متن توضیح داده است: چراغ برافروختن است و آن کنایه است یعنی به دولت رسیدن و رونق گرفتن کار.» (همایون فرخ، ۱۳۶۹: ص ۱۷۱)

«در شرح معانی کار در دیوان حافظ، مطلبی مناسب فحوای مصرع مورد بحث ما وجود ندارد و فقط کار را به معنی جنگ و عمل زنان بدکار و کارگاه را نگارخانه و کارستان را کارگاه معنی کرده است.» (اهوار، ۱۳۷۲: ص ۱۸۵۳)

«معشوق می‌آید و پرده از رخ برمی‌گیرد؛ یعنی باز حافظ می‌تواند او را ببیند... چراغ آنها درگرفت یعنی روشن شد؛ اما در اینجا حافظ با معشوق خلوتی دارد و دیدار اوست که چراغ این خلوت را روشن می‌کند.» (استعلامی، ۱۳۸۲، ص ۲۸۳)

اما جدا از این معانی به دست داده شده، برخی آثار دیگر حوزه حافظ پژوهی که به شرح و بسط ابیات دیوان پرداخته‌اند، از کنار این بیت به ویژه مصرع دوم آن گذشته‌اند:

محمد دارابی در «لطیفه غیبی»، مسعود فرزاد در «مقالات تحقیقی درباره حافظ»، دکتر محمدمبین ریاحی در «گلگشت در شعر و اندیشه حافظ»، دکتر ابوالفضل مصفی در «فرهنگ ده هزار واژه حافظ»، دکتر علیقلی محمودی بختیاری در «چرا حافظ»، عبدالعلی دستغیب در «حافظ شناخت»، دکتر زریاب خویی در «آینه جام، بهاءالدین خرمشاهی در «حافظ نامه»، ادیب برومند در «شرح غزلیات حافظ»، محمدرضا تاجدینی در «آینه حافظ و حافظ آینه»، مهدی برهانی در «زین آتش نهفته»، علی اکبر رزاز در «جمع پریشان» و عموم محققانی که آثارشان در مجموعه ۱۵ جلدی حافظ شناسی (به کوشش نیاز کرمانی) گرد آمده است، متعرض این بیت نگردیده‌اند و یا از کنار معنی اصلی «کار» در این مصرع گذشته‌اند و اگر تعبیر کار را فهرست کرده‌اند، کار چراغ را به عنوان یک ترکیب مورد توجه قرار نداده‌اند.

از آنجا که حافظ نامه تالیف بهاءالدین خرمشاهی در سالهای اخیر بسیار مورد توجه اهل تحقیق قرار گرفته و با استقبال و اقبال حتی منتقدانه عموم حافظ شناسان متخصص و علاقه‌مند روبرو شده است و یادداشتها و تذکرات پسندیده و به جای آنان در همه چاپهای حافظ‌نامه (پس از چاپ اول تاکنون) به شکل «مستدرک» در آخر جلد دوم آمده است، ناگفته پیداست که چنانچه ایشان در شرح این غزل از کنار شرح و بسط بیت اول به آسانی نگذشته بودند و یا حتی مدخلی تحت عنوان واژه «کار» - به مناسبت این بیت یا هر بیت دیگری که این واژه در آن آمده - ایجاد می‌کردند، بی‌تردید آن خیل انبوه حافظ‌شناس که پا به پای شرح ایشان در حافظ‌نامه، کار را دنبال کرده و نکته‌ها و اشارات ظریف و درست و دقیقی را متذکر شده‌اند،

حول واژه‌ها کار نیز درنگ می‌کردند و شرح و توضیح معانی و تعابیر گوناگون این واژه در مجموعه مطالعات حافظ پژوهی از قلم نمی‌افتاد؛ ضمن آن که با مرور کتاب ابیات بحث برانگیز حافظ که فهرستی از عناوین و مولفان مقالات تحقیقی و انتقادی در مورد حافظ است، درمی‌یابیم که در زمینه این بیت، هیچ گاه نقطه ابهام یا «تحریر محل ایراد» وجود نداشته است.^۲ بررسی معانی گوناگون واژه کار در دیوان حافظ و دیگر متون ادب فارسی از توسع و گستره معنایی این واژه حکایت دارد و از آنجا که دیوان حافظ عصاره همه طرایف و ظرایف ادبی فارسی دری از آغاز تا قرن هشتم به شمار می‌رود، معانی گوناگون واژه کار در شعر او به زیبایی و رندی خاصی آورده شده است.

معانی گوناگون واژه «کار» که در ادب فارسی به کار رفته و علامه فقید دهخدا در لغت نامه ذیل واژه کار آورده است، چنین است:

۱. کار: رفتار، عمل، فعل و کنش

۲. کار: عمل زشت زنان

شد پی محتسب و کار به دستوری کرد

دوستان دختر رز توبه زمستوری کرد

(دیوان، ص ۹۵)

۳. کار: جنگ

که شیر شرز به آرد به زیر خم کند

به کارهای گران مرد کار دیاه فرست

(گلستان، ص ۱۶۱)

۴. کار: تاثیر و اثر

که بدو آهن هندی نکند کاری

- پس دری کردم از سنگ و در افزاری

(منوچهری، نقل از لغت نامه، ذیل کار)

۵. کار: مرگ

«علی (ع) عباس را گفت یا عم پیغامبر امروز بهتر است بحمدالله، عباس گفت کار پیغامبر نزدیک رسید که من علامت مرگ بنی عبدالمطلب نیک می‌دانم» (مجمل التواریخ و القصص، لغت نامه)

اما آنچه از معانی کار در دیوان حافظ آمده است و در لغت نامه دهخدا هم در آن اشاره شد، همین چند مورد اول است و بقیه را در آنجا براساس معنای واژه کار در بیت‌ها استنباط کرده‌ایم. این واژه ۱۶۵ بار دیوان حافظ به کار رفته است (صدیقیان، ۱۳۶۶، ص ۸۹۴) که ناگفته نشان از توسع معنایی آن دارد. برخی تعبیرات مهم از واژه کار در دیوان حافظ چنین است:

۱. کار: عمل و فعل و شغل

- بر سر آنم که گرز دست برآید دست به کاری زنم که غصه سرآید

(دیوان ۲۳۲/۱)

- چو دل در زلف تو بسته است حافظ بدین سان کار او را پا می‌فکن

(دیوان ۳۸۹/۹)

۲. کار: عمل زشت زنان

علامه دهخدا فقط همان بیت معروف

دوستان دختر رز تویه ز مستوری کرد شد پی محتسب و کار به دستوری کرد

(دیوان ۱۴۱/۱)

را شاهد آورده‌اند اما دقت در دیوان حافظ، بیت‌هایی دیگری را نیز فرا چشم می‌آورد که همان معنی اعمال زشت و منافی عفت و اخلاق را متبادر است و حتی اختصاص به زنان هم ندارد! به این نمونه‌ها دقت کنید.

- ترسم این قوم که بر دردکشان می‌خندند بر سر کار خرابات کنند ایمان را^۲

(دیوان ۹/۵)

- همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

(دیوان ۱/۵)

- واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن‌کار دیگر می‌کنند

(دیوان ۱۹۹/۱)

۳. کار: اثر و تاثیر

- دل بر گرفته بودم از ایام گل و لسی کاری بکرد همت پاکان روزه‌دار

(دیوان ۲/۲۴۶)

- اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش که به تلخیص و حیل دیو مسلمان نشود

(دیوان ۴/۲۲۷)

۴. کار: عشق

این تعبیر درست نقطه مقابل معنی (عمل زشت) قبلی است و این نمونه‌ها در شعر حافظ دلیل بر آن است.

- خدا چو صورت ابروی دلشگای تو بست گشاد کار من اندر کرشمه‌های تو بست

(دیوان ۱/۳۲۲)

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست

(دیوان ۳/۴۸۴)

و نیز: ۱۷۳/۳ و ۲۲۵/۲ و ۴۷۹/۳

۵. کار: عمل دینی

از این تعبیر در جاهایی استفاده شده است که صحبت از انجام امور دینی یا وظایف شرعی باشد و در حقیقت برداشتی از عبارت «حی علی خیر العمل» است:

- دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت عمری است که عمرم همه در کار دعا رفت

(دیوان ۶/۸۳)

- غلام همت آن نازنیم که کار خیر بی روی و ریا کرد

(دیوان ۳/۱۳۰)

و نیز: ۶۳/۴ و ۸۲/۶ و ۲۱۲/۷، ۲/۲۶۴ و ۳۹۲/۶ و ۴۰۰/۹

۶. کار: سرنوشت و قسمت

- اشک من رنگ شفق یافت ز بیمهری یار طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد

(دیوان ۳/۱۴۰)

- در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

کاین شاهد بازاری وین پرده‌نشین باشد

(دیوان ۱۶۱/۶)

- بود آیا که در میکده‌ها بگشایند

گره از کار فرو بسته ما بگشایند

(دیوان ۲۰۲/۱)

و نیز: ۱۹۶/۴ و ۲۱۴/۱ و ۲۴۵/۷ و ۴۱۸/۷

۷. کار: شراب نوشیدن^۴

- ترسم این قوم که بر درد کشان می‌خندند

که در سرکار خرابات کنند ایمان را

(دیوان ۹/۵)

- بود آیا که در میکده‌ها بگشایند

گره از کار فرو بسته‌ها ما بگشایند

(دیوان ۲۰۲/۱)

- شراب و عیش نهمان چیست؟ کار بی‌بنیاد

زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد

(دیوان ۱۰۱/۱)

۸. کار: جنگ کردن

- ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست

احباب حاضرند به اعداد چه حاجت است

(دیوان ۳۳/۸)

- چو جای جنگ نبیند به جام یازد دست

چو وقت کار بود تیغ جان ستان گیرد

(مقدمه دیوان ص قلا)

۹. کار: فعالیت ادبی

- پس از ملازمت عیش و عشق مهروریان

زکارها که کنی شعر حافظ از بر کن

(دیوان ۳۹/۷/۱۲)

۱۰. کار: (به شکل اتباع) کار و بار

- جمال شخص نه چشم است و زلف و عارض و خال

هزار نکته در این کار و بار دلداری

(دیوان ۶۶/۶)

و نیز ۳۸۸/۳

۱۱. کار: شغل دولتی^۵

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار - کار ملک است آن تدبیر و تامل بایادش

(دیوان ۲۷۶/۳)

گر نکردی نصرت دین شاه یحیی از کرم - کار ملک و دین ز نظم و اتساق افتاده بود

(دیوان ۲۱۲/۷)

۱۲. کار: دوران و مدت

صبح امید که بد معتکف پرده غیب - گو برون آی که کار شب تار آخر شد

(دیوان ۱۶۶/۴)

۱۳. کار: پارچه، فتیله

به این معنی در دیوان حافظ یک مورد فقط سراغ داریم و آن بیت مورد نظر در این گفتار است:

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت - کار چراغ خلوتیان باز در گرفت

(دیوان ۸۸/۱)

همچنان که گفتیم در لغت نامه دهخدا و در شرحهای حافظ به این معنی توجه نشده است، به نقل از غیات اللغات و آندراج درباره، کارگاه آورده است: «محل بافتن چیزها مخصوصاً بافتن جامه» (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل کارگاه) اما در نقل معانی و تعبیر گوناگون واژه کار، آن را به معنی پارچه و منسوج نیاورده است. در حالی که سابقه موضوع ریشه دار است و ظاهراً واژه کارمانیا (کرمان) و واژه بیگانه کارپت (Carpet) مؤید آن است؛ در ادب فارسی شواهد متعددی سراغ داریم که نشان می‌داد کار در اصل لغت به معنای پارچه و بافته شده آمده است:

سوزن امید من به دست قضا بود - بخیه از آنم به روی کار برافکند

(دیوان خاقانی، ص ۷۶۴)

- همچون سوزن اگر چه سرتیزی
بخیه بر روی کار می‌فکنی
(اثیرالدین اومانی، نقل از لغت‌نامه، ذیل بخیه)
- برهمن شد از روی من شرمسار
که شنعت بود بخیه بر روی کار
(بوستان، ص ۱۸۰)
- مخور بر دل مرا کن زخم دندان پشیمانی
به اندک روزگاری بخیه‌ات بر کار می‌افتد
(صائب، نقل از لغت نامه ذیل بخیه)
- ز زخم تیغ تو آگاه شدند مدعیان
فغان که بخیه‌ام آخر به روی کار افتاد
(حکیم صوفی شیرازی، نقل از لغت‌نامه، ذیل بخیه)
- قماش چهره یار از بهار معلوم است
که روی کار هم از پشت کار معلوم است
(دیوان صائب، ص ۲۱۴)
- همچنین عنکبوت به سبب بافندگی‌اش در فارسی به نامهایی کار باف، کارتن و کاردوانک آمده است.
(دهخدا، ۱۳۷۲)
- واژه کارگاه هم در ادب فارسی اختصاصاً به معنی محل بافت پارچه آمده است:
- یکی گارز آن خرد صندوق دید
بپویی و ز کارگاه برکشید
(شاهنامه، نقل از لغت نامه، ذیل کارگاه)
- صد کارگاه ششتر کرده است باغ لاله‌اش
صد کارگاه تبت کرده است دشت طی
(منوچهری نقل از لغت نامه ذیل کارگاه)
- گویی تو را به رشته زرین آفتاب
نساج کارگاه فلک بافت پود و تار
(دیوان خاقانی، ص ۱۷۶)
- مرور دقیق ادب فارسی (به ویژه شعر) نشان می‌دهد که شاعران معمولاً واژه کار را به هر معنایی که به کار می‌برده‌اند، ذهنشان از رعایت تناسب آن معانی دور نمانده است. دسته‌بندی استفاده از واژه کار با رعایت تناسب معنایی نسبت به واژگان دیگر چنین است:

کار - گره

- ای دل چو در خانه خمار گشادند
می نوش که از می گره کار گشادند
- بود آیا که در میکده‌ها بگشایند
گره از کار فرو بسته ما بگشایند
- گرچه افتاد ز زلفش گرهی درکارم
(دیوان عراقی، ص ۱۹۲)
- (دیوان حافظ، ص ۱۳۷)^۶
همچنان چشم امید از کرمش می‌دارم
- آن که فکرش گره از کار جهان بگشاید
گو در این کار بغرما نظری بهتر از این
- (دیوان حافظ، ص ۲۲۱)
(صائب، نقل از لغت نامه، ذیل گره)

کار - رشته

- زکثری نشد راست کار کسی
به ناموس رشتن نشاید بسی
- ابن بافت کار دنیسی جولاهه
(امدی توسی، نقل از لغت نامه ذیل رشته)
- (ناصر خسرو، نقل از لغت نامه، ذیل رشته)
دوران نماند رشته امید من گم است
- (نظیری نیشابوری، نقل از لغت نامه، ذیل رشته)

کار - طراز

- کار هر کس بطرازی و بسازی چونگار
چه به کردار نکوی و چه بدان دو کف راد
- کار من آن به که این و آن نظرانند
(دیوان فرخی سیستانی، ص ۴۶)
- (دیوان خاقانی، ص ۸۲۹)
کان که مرا آفرید کار طراز است
- آن کار را بطرازید (چهار مقاله، نظامی عروضی سمرقندی)

کار - قد

- کار ما بی قد زیبات نمی‌آید راست راستی راجه بلایی است که کارت بالا است
- (خواجوی کرمانی، نقل از لغت نامه)
- زخورشید جمال او شب زنده دلان روشن به دور قدر او بگرفت کار عاشقان بالا
- (کمال خجندی، نقل از فرهنگ نامه شعری، ذیل کار بالا گرفتن)
- شدم عاشق به بالایی بلندش که کار عاشقان بالا گرفته است
- (حافظ، نقل از لغت نامه دهخدا)

کار - نقش^۷

- دارم عجب ز نقش خیالش که چو نرفت از دیده‌ام که دم به دمش کار شستشوست
- (دیوان حافظ، ص ۴۲)
- عاشق شو از نه روزی کار جهان برآید ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
- (دیوان حافظ، ص ۳۰۲)

کار - زر

- درت را پرده دولت ملازم باد کان درگه هنراروتی افزوده است و کارش همچو زر
- (امامی هروی، نقل از فرهنگ نامه شعری)
- حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زر دوز و بویا باف است
- (دیوان حافظ، ص ۳۲)

کار - پرده

- هنوز از پرده بیرون نیست این کار ز پرده چون بیرون آییم به یکبار
- (خمسه نظامی، ص ۱۸۰)
- یا پرده‌ای به چشم تامل فروگذار یا دل بنه که پرده ز کارت برافکنند
- (کلیات سعدی، ص ۵۰۰)

- یاد تو می‌رفت و ما عاشق و بیدل بدیم
(کلیات سعدی، ص ۴۶۲)
- ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت
(دیوان حافظ، ص ۵۹)
- کار - خویش^۷
- شهر خالی است ز عشاق بود کز طرفی
مردی از خویش برون آید و کاری نکند
(دیوان، ص ۱۲۸)
- لطف الهی بکند کار خویش
مژده رحمت برساند سروش
(دیوان، ص ۱۹۲)
- کار - پرنیان
- تو گر پرنیانی نیابی مجوش
کرم کار فرما و حشوش پیوش
(بوستان، ص ۳۷)
- کار - رشته - سوزن
- تا نداری از گره سر رشته خود را نگاه
کار خود را کی توانی برد چون سوزن به راه
(نقل از لغت نامه)
- نقش - کارگاه
- نقش این کارگاه چینی کار
بهترک بستمی در کنار
(خمسه نظامی، ص ۶۳۳)
- خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم
به صورت تونگاری نه دیدم نه شنیدم
(دیوان حافظ، ص ۲۱۹)
- عاشق شو از نه روزی کار جهان برآید
ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی
(دیوان حافظ، ص ۳۰۲)

- نقش بندان ازل، نقش طراز شرفش

بر از این کارگه مختصر آمیخته‌اند

(دیوان حافظ، ص ۱۱۹)

کار - دوختن

- بیش از این کار تو چو بسته نمود

به قناعت با روز دییده‌آز

(سنایی، نقل از فرهنگنامه شعری)

کار - شعار

- مرا کز عشق بر باید شعاری

مبادا تا زیم جز عشق کاری

(خسبه نظامی، ص ۱۴۳)

کار - نگار

- شهری است پر حریفان و ز هر طرف نگاری

یاران صلا می عشق است گر می کنید کاری

(دیوان حافظ، ص ۳۰۹)

کار - کبود

- حرص کارت را بیاراییده بود

حرص رفت و ماند کار تو کبود

(مثنوی، ۱۱۲۶/۴)

کار - مو^۸

- هر سر موی مرا با تو هزاران کار است

ما کجاییم و ملا متگر بیکار کجاست

(دیوان حافظ، نسخه خانلری، ص ۷۳۰)

- نهاده‌ایم بار جهان بر دل ضعیف

وین کار و بار بسته به یک مونهاده‌ایم

(دیوان حافظ، ص ۱۵۱)

کار - لباس

روزگاری شد که در میخانه خدمت می‌کنم

در لباس فقر کار اهل دولت می‌کنم

(دیوان حافظ، ص ۲۴۲)

اینها همگی نمونه‌هایی است از شعر شاعران بزرگ و دقیق نظر که واژه کار را به هر مقصود که داشته‌اند، در تناسب با معنای اصلی آن که همان بافته و پارچه است، می‌آورده‌اند. اما برای آنچه واژه کار را با شمع در معنی فتیله نزدیک می‌کند و سابقه کاربرد آن را نشان می‌دهند، شواهد زیر خواندنی است:

- زلف عالم سوز آن شمع طراز کار کردی بر همه عالم داز
(منطق الطیر، نقل از فرهنگ انتشارات، ذیل شمع)
- سرفرازی کار شمع و سرسپاری کار او شرط باشد هر دو کارش هر که شد شمع لکن

(کلیات شمس، نقل از فرهنگ انتشارات)
- شمع آمد و گفت دائما در سفرم می‌سوزم و می‌گدازم و می‌گذرم
بخت بد من چو رشته در کارم بود بگر که از این رشته چه آید به سرم
(مختارنامه عطار، نقل از فرهنگ انتشارات)
خود حافظ هم تعبیر زیبای دیگری در مورد فتیله شمع دارد که برداشتی از همین منسوج و بافته (کار) است :

- طراز پیرهن زر کشم مبین چون شمع که سوزهاست نهانی درون پیرهنم

(دیوان حافظ، نسخه خانلری، ص ۶۸۴)
بدین ترتیب، شاید در معنایی که همه شارحان دقیق نظر از بیت مورد اشاره داشته‌اند، چندان تفاوت قابل ملاحظه‌ای پیش نیامد، اما در میان تکلیف واژه کار (کار چراغ) روشن گردید و آشکار شد که در این جا کار آن گونه که برخی شارحان گفته‌اند به معنی رونق و جلوه کار (عمل و رفتار) نیست، بلکه با توجه به حالت ترکیب اضافی کار چراغ که برابر با تعبیراتی از قبیل فتیله چراغ می‌باشد، معنای بیت واضحتر و دقیقتر چنین خواهد شد:
ای ساقی بیا که یار از چهره تابناک خویش پرده برگرفته است (واین پرده از رخسار نورانی معشوق بر گرفتن دقیقاً مانند آن است که) فتیله چراغ به خلوت نشستگان بار دیگر روشن شده است.

در بررسی اجزای بیت معنای صریحتر و روشنتری به دست می‌آید:

۱. دعوت از ساقی به منظور مجلس گردانی و پذیرایی از عاشقان به خلوت نشسته است. ساقی در این بیت معنای اصلی خود را دارد و بی‌حضور او مجلس طراوت و رونقی ندارد؛ همچنان که در جای دیگر نیز حافظ می‌گوید:

- منمور جام عشقم ساقی بده شرابی پرکن قرح که بی می، مجلس ندارد آبی

(دیوان حافظ، ۴۳۲/۱)

۲. دو مصراع بیت اول حالتی تسویه مانند دارند، یعنی از چهره پرده در برگشتن معشوق مساوی با روشن شدن فتیله چراغ خلوتیان (عاشقان) است، این حالت تسویه را حافظ گاهی در طی یک مصراع یا یک بیت آورده است:

- غزل‌گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

(غزل گفتن تو مساوی است با در سفتن. وجه تسویه و شباهت، دشواری و ظرافت کار است)
- لبش می‌بوسم و در می‌کشم می به آب زندگانی برده‌ام پی

(دیوان، ۴۳۱/۱)

لب بوسیدن و می در کشیدن (شراب بوسه)

- ساقیا برخیز و در ده جام را خاک بر سر کن غم ایام را

(دیوان حافظ، ۸/۱)

- زلفت هزار دل به یکی تار مو بیست راه هزار چاره گراز چار سو بیست

(دیوان حافظ، ۳۶/۱)

- تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده است دل سودا زده از غصه دو نیم افتاده است

(دیوان حافظ، ۸۶/۲)

طبیعی است مجلس انس بدون معشوق نور و صفایی ندارد و حتی درخشندگی چهره او چنان است که مجلس عشق دیگر نیازی به شمع ندارد.^{۱۰}

- گو شمع میارید در این جمع که امشب در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است

(دیوان حافظ، ۴۶/۲)

۳- بدین ترتیب شمع از لوازم بزم دوستان بوده است، چنان که سعدی گوید:

- شبی و شمعی و جمعی چه خوش بود تا روز / نظر به روز تو کوری چشم اعدا

(کلیات سعدی، ص ۴۱۳)

- شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی / غنیمت است چنین شب که دوستان بینی

(کلیات سعدی، ص ۶۴۵)

در این بیت حافظ همچنان که یادآور شدیم، بالا رفتن پرده از روی معشوق مساوی است با بالا آمدن فتیله چراغ محفل انس عاشقان.

تعبیر شمع سر گرفته هم در بیت دوم تأکیدی بر چنین معنایی است که علاوه بر دو معنی ذکر شده برای تعبیر سر گرفته در حافظ نامه (یکی شمع نو و سر بسته و دیگری شمع سر بریده و فتیله تازه شده) سر گرفته به معنی سر بسته و رو بسته نیز می تواند باشد.

نتیجه گیری

پایان سخن اینکه در بسیاری از شرحهای نامدار و معتبر می توان دیوان حافظ، مدخلی برای پرداختن به واژه «کار» و انواع کاربردهای ذیل یکی از بیتهایی که این واژه در آن آمده شکل نگرفته است (مانند حافظ نامه) و حتی در آثاری که به این واژه به عنوان یک مدخل شایان بحث توجه شده، به اعتبار معانی قاموسی که در لغت نامه دهخدا آمده به موضوع نگاه کرده- اند. به همین جهت است که تعبیر کار چراغ خلوتیان همه جا در کتابهای حافظ شناسی به شکل مجازی یا کنایی آن برداشت شده است، در حالی که بر اساس شواهد شعری گوناگون از دیوانهای شعر پیش از حافظ تا گستره دیوان پر رمز و راز خود خواجه، تعبیر کار با رعایت تناسب میان معانی حالت های گوناگون تهیه و تولید پارچه (گره، بخیه، نگار، پرده، رشته، طراز و ...) رعایت شده و آمده است.

پی نوشت

۱. از این پس، تمام ارجاعات ما به دیوان حافظ، نسخه مصحح علامه قزوینی و دکتر غنی چاپ انتشارات زوار خواهد بود. رقم سمت چپ شماره غزل و رقم سمت راست، شماره بیت است.
۲. ر.ک. به کتاب ابیات بحث برانگیز حافظ به کوشش دکتر ابراهیم قیصری.
۳. یکی از معانی خرابات که جایگاه زنان هرزه و فاسد است، در اینجا قابل توجه است. (ر.ک. مستدرک حافظ نامه چاپ دوم، ص ۱۳۴۷).
۴. خاقانی در این معنی می گوید:
 من نکنم کار آب، کاو ببرد آب کار
 صبح خرد چون دمید آب شود کار (ص ۴۶)
۵. در متون ادبی برابر عربی آن «عمل» آمده که عامل و عمل دار هم ساختهای فعلی آن است. در سیاست نامه آمده است: «عمال را که عملی دهند، ایشان را وصیت باید کرد و از احوال عامل پیوسته می باید پرسید. اگر چنین می رود که یاد کردیم، عمل به وی نگاه دار و اگر نه . . . نیز عمل نفرمایند.» (ص ۶۲ گزیده دکتر شعار)
۶. به منظور رعایت همسانی با منابع دیگر در این بخش شماره صفحه دیوان حافظ آمده است.
۷. ایهام تبادر به خیش که نوعی پارچه کتان است و در دیوان حافظ تعبیرات مانند رخت خویش (غ ۲۹۱) پشمینه آلوده خویش (غ ۳۷۳) گلیم خویش (غ ۲۳۲) نیز با این حالت تبادر قابل توجه و جای تامل است.
۸. یادآور نوعی بافندگی پارچه و چادر باموست؛ به ویژه خیمه و چادر صحرانشینان را به این جهت سیاه خانه می گفتند صائب می گوید:
 لیلی وحشی ما را نبود خلوت خاص
 روز هر کس که سیه گشت سیه خانه اوست
 (دویست و یک غزل صائب، ص ۹۰)
۹. برای ساقی جلوه های دیگری هم در دیوان حافظ یافت می شود. ر.ک حافظ نامه ص ۱۵۸.
۱۰. سعدی هم در گلستان این نکته را چنین طرح می کند:
 گر گرانی به پیش جمع آید
 خیزش اندر میان جمع بکش
 و ر شکر خنده ای شیرین لب
 آستینش بگیر و شمع بکش
 (گلستان، ص ۱۳۶)
- یا عبارت اخلاقی از این دست «ماه رمضان به شمع و قندیل فرستادن تقصیر مکن» (قابوس نامه، ص ۱۲۱) یادآور این رسم است.

منابع

۱. ادیب برومند، عبدالعلی؛ غزلیات حافظ؛ تهران: پاژنگ، ۱۳۶۷.
۲. استعلامی، محمد؛ درس حافظ؛ تهران: سخن، ۱۳۸۲.
۳. اهور، پرویز؛ کلک خیال انگیز؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۲.
۴. برهانی، مهدی؛ زین آتش نهفته؛ تهران: پاژنگ، ۱۳۶۷.
۵. تاجدینی، محمدرضا؛ آینه حافظ حافظ آینه؛ تهران: پاژنگ، ۱۳۶۸.
۶. حافظ، شمس الدین محمد؛ دیوان اشعار؛ به تصحیح پرویز ناتل خانلری؛ چاپ دوم، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲.
۷. _____: دیوان اشعار؛ توضیح خلیل خطیب رهبر؛ چاپ بیست و نهم، تهران: صفی علی شاه، ۱۳۸۰.
۸. _____: دیوان اشعار؛ به تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی؛ تهران: زوار.
۹. خاقانی، افضل الدین بدیل ابن علی؛ دیوان اشعار؛ به تصحیح ضیاءالدین سجادی؛ چاپ چهارم، تهران: زوار، ۱۳۷۳.
۱۰. ختمی لاهوری؛ ابوالحسن عبدالرحمن: شرح عرفانی غزلهای حافظ به تصحیح بهاءالدین خرمشاهی و ...، تهران: قطره، ۱۳۷۴.
۱۱. خرمشاهی، بهاءالدین؛ حافظ نامه؛ چاپ چهارم، تهران: سروش، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۱۲. دارابی، محمد؛ لطیفه غیبی؛ شیراز: احمدی، ۱۳۵۷.
۱۳. دستغیب، عبدالعلی؛ حافظ شناخت؛ تهران: نشر علم، بی تا.
۱۴. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۱۵. ریاحی، محمد امین؛ گلگشت در شعر و اندیشه حافظ؛ تهران: علمی، ۱۳۶۱.
۱۶. زریاب خویی، عباس؛ آینه جام؛ تهران: علمی، ۱۳۶۸.
۱۷. سعدی، مصلح الدین عبدالله؛ کلیات آثار؛ به تصحیح محمدعلی فروغی، ویراسته بهاءالدین خرمشاهی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۵.
۱۸. _____: بوستان؛ به تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۳۹.



۱۹. _____: گلستان؛ به تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸.
۲۰. سودی بسنوی، محمد؛ شرح اشعار حافظ؛ ترجمه عصمت ستارزاده، چاپ سوم، تهران: زرین - نگاه، ۱۳۷۳ شمیس، سیروس: فرهنگ اشارات، تهران: فردوس، ۱۳۷۷.
۲۱. صائب تبریزی، محمدعلی: دویست و یک غزل صائب، برگزیده امیربانو کریمی، چاپ ششم، تهران: زوار، ۱۳۷۷.
۲۲. صدیقیان، مهین دخت: فرهنگ واژه‌نمای حافظ، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۲۳. _____: فرهنگ واژه‌نمای غزلیات سعدی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸.
۲۴. عراقی، فخرالدین؛ دیوان اشعار؛ به تصحیح سعید نفیسی، چاپ چهارم، تهران: سنایی، بی‌تا.
۲۵. عقیفی، رحیم؛ فرهنگ‌نامه شعری؛ تهران: سروش، ۱۳۷۶.
۲۶. عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر بن قابوس؛ قابوس‌نامه؛ به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
۲۷. فرزاد، مسعود؛ مقالات تحقیقی درباره حافظ؛ به اهتمام منصور رستگار فسایی، شیراز: نوید، ۱۳۶۷.
۲۸. فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ؛ دیوان اشعار، به تصحیح محمد دبیرسیاقی؛ چاپ ششم، تهران: زوار، ۱۳۸۰.
۲۹. مصفی، ابوالفضل؛ فرهنگ دهر هزار واژه حافظ، تهران: پازنگ، ۱۳۶۹.
۳۰. مولوی بلخی، جلال الدین محمد؛ مثنوی معنوی؛ به تصحیح نیکلسون، به اهتمام پور جوادی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۳۱. میبدی، ابوالفضل رشید الدین؛ کشف الاسرار و عده الابرار؛ به تصحیح علی اصغر حکمت، تهران: چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
۳۲. ناصرخسرو قبادیانی، ابومعین؛ دیوان اشعار؛ به تصحیح مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.
۳۳. نظامی گنجه‌ای، الیاس بن محمد؛ کلیات خمسه؛ تهران: امیرکبیر، بی‌تا.

۳۴. نظام الملک، ابوعلی حسن؛ سیر الملوک (سیاست نامه) برگزیده جعفر شعار؛ تهران : چاپ و نشر بنیاد ، ۱۳۶۵.

۳۵. نیاز کرمانی ، سعید؛ مجموعه حافظ شناسی؛ تهران : پاژنگ ، ۱۳۶۴.

۳۶. نیرو ، سیروس؛ شرح شعرهای دیوان حافظ؛ گرگان : مولف ، بی تا.

۳۷. همایون فرخ ، رکن الدین ؛ حافظ خراباتی؛ چاپ دوم ، تهران : اساطیر، ۱۳۶۹.